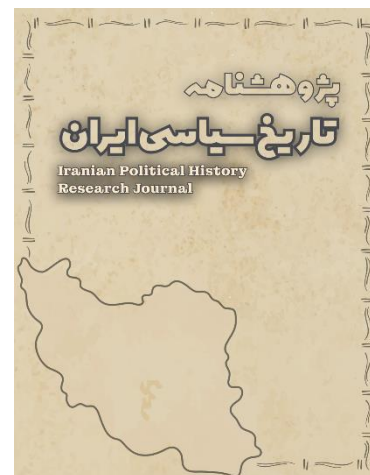


Investigating the Role of Tribes and Nomads in Power Relations during the Qajar Era

1. Mohsen Eslami¹: Department of History, Razi University, Kermanshah, Iran

2. Leila Jalali^{2*}: Department of Political Science, Razi University, Kermanshah, Iran

*Corresponding Author's Email Address: jalali.leila63@yahoo.com



Abstract:

This article explores the role of tribes and nomads in the power dynamics of the Qajar era, offering a historical-analytical investigation into how major tribal confederations such as the Bakhtiari, Qashqai, Shahsevan, and Turkmen influenced Iran's political structure during the nineteenth and early twentieth centuries. The central question of this study is how the Qajar state interacted with these tribal groups and how such interactions shaped the balance of power between the central government and peripheral forces. Drawing on historical documents, political reports, travelogues, and scholarly sources, the study applies theories of traditional power and the center-periphery model to analyze these relations. The findings reveal that the Qajar state oscillated between repression and alliance when dealing with tribes. In certain cases, it employed co-optation strategies through the granting of positions, land, and titles, while in others, it resorted to disempowerment, exile, or military confrontation. Tribal involvement in political crises—especially during the Constitutional Revolution—demonstrates that these groups were not merely marginal traditional forces, but influential political actors with national reach. Case studies of specific tribes confirm that their presence often played a decisive role in either reinforcing or weakening state authority, particularly in frontier regions and times of upheaval. Ultimately, the article suggests that a comprehensive understanding of Iranian political history must re-center the analysis of tribal structures and their agency.

Keywords: Qajar, tribes, nomads, Bakhtiari, Qashqai, Shahsevan, Turkmen, power relations, central government, Iranian political history.

How to Cite: Eslami, M., & Jalali, L. (2023). Investigating the Role of Tribes and Nomads in Power Relations during the Qajar Era. *Iranian Political History Research Journal*, 1(1), 27-37.

Received: 23 January 2023

Revised: 3 March 2023

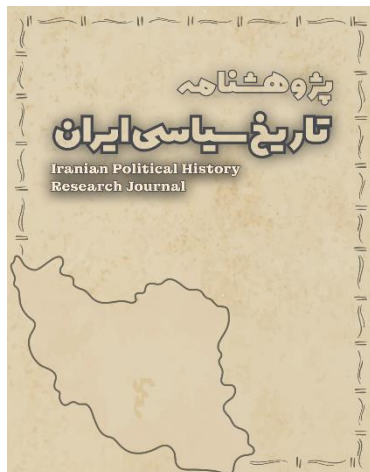
Accepted: 18 March 2023

Published: 5 April 2023



Copyright: © 2023 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

واکاوی جایگاه قبایل و عشایر در مناسبات قدرت در دوره قاجار



۱. محسن اسلامی^{id}: گروه تاریخ، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

۲. لیلا جلالی^{id}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: jalali.leila63@yahoo.com

چکیده

این مقاله به بررسی جایگاه قبایل و عشایر در مناسبات قدرت دوره قاجار می‌پردازد و تلاش می‌کند با رویکردی تاریخی-تحلیلی، نقش ایلات عمده‌ای چون بختیاری، قشقایی، شاهسون و ترکمن را در ساختار سیاسی ایران سده نوزدهم و اوایل سده بیستم واکاوی کند. پرسش محوری این پژوهش آن است که دولت قاجار چگونه با قبایل تعامل می‌کرد و این تعامل چه تأثیری بر توازن قدرت بین دولت مرکزی و نیروهای پیرامونی داشت. داده‌های مقاله بر پایه اسناد تاریخی، گزارش‌های سیاسی، سفرنامه‌ها و منابع پژوهشی معتبر گردآوری شده و با تکیه بر نظریه‌های قدرت سنتی و مدل مرکز-پیرامون تحلیل گردیده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که دولت قاجار در مواجهه با قبایل، همواره در حالت تعارضی میان سرکوب و ائتلاف قرار داشت. در برخی موارد، دولت با اعطای منصب، زمین، و القاب تلاش در جذب خان‌های ایلات داشت، و در موارد دیگر با خلع ید، تبعید یا اقدام نظامی، به سرکوب آن‌ها روی می‌آورد. مشارکت قبایل در بحران‌های سیاسی، به‌ویژه انقلاب مشروطه، نشان می‌دهد که این گروه‌ها صرفاً نیروهای سنتی حاشیه‌ای نبوده‌اند، بلکه کنشگرانی سیاسی با تأثیرگذاری ملی محسوب می‌شدند. بررسی موردی ایلات نشان می‌دهد که نقش عشایر در تثبیت یا تضعیف دولت، به‌ویژه در مرزهای جغرافیایی و ادوار بحران، بسیار تعیین‌کننده بوده است. این پژوهش در نهایت پیشنهاد می‌دهد که برای فهم بهتر تاریخ قدرت در ایران، باید نقش قبایل را از حاشیه به متن تحلیل‌های سیاسی-تاریخی آورد.

کلیدواژگان: قاجار، قبایل، عشایر، ایلات بختیاری، ایلات قشقایی، شاهسون، ترکمن، مناسبات قدرت، دولت مرکزی، تاریخ سیاسی ایران.

نحوه استناددهی: اسلامی، محسن، و جلالی، لیلا. (۱۴۰۲). واکاوی جایگاه قبایل و عشایر در مناسبات قدرت در دوره قاجار. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۱۱(۱)، ۲۷-۳۷.

تاریخ دریافت: ۳ بهمن ۱۴۰۱

تاریخ بازنگری: ۱۲ اسفند ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۲۷ اسفند ۱۴۰۱

تاریخ چاپ: ۱۷ فروردین ۱۴۰۲



مجاز و حق نشر: © ۱۴۰۲ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

مقدمه

در تاریخ ایران، قبایل و عشایر همواره نقش مهمی در ساختار اجتماعی و سیاسی ایفا کرده‌اند. در دوره قاجار (۱۷۹۴-۱۹۲۵)، این نقش به‌ویژه برجسته بود، زیرا دولت مرکزی در تلاش برای تثبیت قدرت خود، با چالش‌هایی از سوی قبایل مواجه بود که در مناطق مختلف کشور پراکنده بودند. این قبایل، با ساختارهای اجتماعی و نظامی خاص خود، نه تنها در برابر دولت مرکزی مقاومت می‌کردند، بلکه در برخی موارد، به‌عنوان بازیگران مستقل در صحنه سیاسی ظاهر می‌شدند. به‌عنوان مثال، قبایل بختیاری و قشقایی در جنوب و جنوب‌غربی ایران، با بهره‌گیری از موقعیت جغرافیایی و توان نظامی خود، توانستند نفوذ قابل‌توجهی در سیاست‌های منطقه‌ای و حتی ملی داشته باشند (Khazeni, ۲۰۰۹).

اهمیت مطالعه نقش قبایل و عشایر در دوره قاجار از آن‌روست که این گروه‌ها، با ساختارهای اجتماعی خاص خود، تأثیر بسزایی در تحولات سیاسی و اجتماعی آن زمان داشتند. در بسیاری از موارد، دولت مرکزی برای حفظ قدرت و کنترل مناطق مختلف، ناچار به تعامل و حتی ائتلاف با سران قبایل می‌شد. این تعاملات، گاه به‌صورت اعطای مناصب حکومتی به سران قبایل و گاه به‌صورت سرکوب نظامی صورت می‌گرفت. به‌عنوان نمونه، در دوره ناصرالدین‌شاه، دولت قاجار با استفاده از سیاست‌های تطمیع و تهدید، سعی در کنترل قبایل داشت، اما در بسیاری از موارد، این سیاست‌ها به‌دلیل قدرت و نفوذ قبایل، ناکام ماندند (Tapper, ۱۹۹۷).

با وجود اهمیت نقش قبایل و عشایر در دوره قاجار، پژوهش‌های موجود در این زمینه، به‌ویژه در سطح بین‌المللی، محدود و پراکنده هستند. بیشتر مطالعات موجود، به بررسی کلی تاریخ سیاسی قاجار پرداخته‌اند و نقش قبایل را به‌صورت جزئی و حاشیه‌ای مورد توجه قرار داده‌اند. به‌عنوان مثال، در کتاب "تاریخ جامع ایران" که توسط گروهی از نویسندگان تألیف شده است، به نقش قبایل در تحولات سیاسی قاجار اشاره شده، اما این موضوع به‌صورت عمیق و تحلیلی بررسی نشده است (Encyclopaedia Islamica, ۲۰۱۴). همچنین، در برخی از پژوهش‌ها، تمرکز بر قبایل خاصی مانند بختیاری یا قشقایی بوده و نقش سایر قبایل کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

با توجه به خلأهای پژوهشی موجود، این مقاله با هدف بررسی جامع و تحلیلی نقش قبایل و عشایر در مناسبات قدرت در دوره قاجار، به طرح پرسش‌های اصلی زیر می‌پردازد:

قبایل و عشایر چگونه در ساختار قدرت دوره قاجار نقش‌آفرینی کردند؟

دولت قاجار چه سیاست‌هایی را برای تعامل با قبایل اتخاذ کرد و این سیاست‌ها چه تأثیری بر توازن قدرت داشتند؟

نقش قبایل در تحولات سیاسی مهم دوره قاجار، مانند انقلاب مشروطه، چگونه بود؟

هدف اصلی این مقاله، تحلیل نقش قبایل و عشایر در ساختار قدرت دوره قاجار با تمرکز بر تعاملات میان دولت مرکزی و قبایل مختلف است. برای دستیابی به این هدف، از منابع تاریخی معتبر، از جمله اسناد رسمی، خاطرات رجال قاجاری، سفرنامه‌ها و پژوهش‌های معاصر استفاده خواهد شد. همچنین، با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری مرتبط با روابط مرکز و پیرامون و نظریه‌های قدرت، سعی در ارائه تحلیلی جامع از نقش قبایل در تحولات سیاسی و اجتماعی دوره قاجار خواهد شد.

در نهایت، این مقاله تلاش می‌کند تا با پر کردن خلأهای پژوهشی موجود، به درک بهتری از ساختار قدرت در دوره قاجار و نقش قبایل و عشایر در این ساختار دست یابد. امید است که این پژوهش بتواند زمینه‌ساز مطالعات بیشتر در این حوزه و بررسی‌های تطبیقی با دوره‌های دیگر تاریخ ایران باشد.

روش‌شناسی پژوهش

روش‌شناسی این پژوهش مبتنی بر رویکرد تاریخی-تحلیلی است که با هدف واکاوی جایگاه قبایل و عشایر در مناسبات قدرت در دوره قاجار به‌کار گرفته شده است. این رویکرد امکان بررسی وقایع تاریخی را نه صرفاً به صورت توصیفی، بلکه با تفسیر و تحلیل ساختاری و مفهومی فراهم می‌سازد. در چارچوب این پژوهش، مطالعه تاریخی صرفاً به معنای بازگویی روایت‌های گذشته نیست، بلکه فرایندی است برای فهم نحوه کنش، تعامل و تأثیرگذاری گروه‌های اجتماعی - به‌ویژه قبایل و عشایر - بر سازوکارهای قدرت در ساختار سیاسی دوره قاجار. از این منظر، پژوهش حاضر با تکیه بر تبیین روابط قدرت، تمرکز خود را بر بررسی پیوندهای میان دولت مرکزی قاجار و ایلات و طوایف مختلف کشور قرار داده است، تا از خلال آن بتوان الگوی تعامل دولت با نیروهای پیرامونی و سستی جامعه را درک نمود.

داده‌های این پژوهش عمدتاً از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و بررسی منابع تاریخی گردآوری شده‌اند. منابع مورد استفاده شامل اسناد رسمی و مکاتبات دیوانی برجای‌مانده از عصر قاجار، گزارش‌های مأموران سیاسی و نظامی خارجی در ایران، سفرنامه‌های اروپاییان، خاطرات رجال قاجاری، کتاب‌های تاریخی نگاشته‌شده در همان دوران، و نیز منابع پژوهشی معاصر در حوزه تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران است. این تنوع در منابع به پژوهشگر اجازه داده است تا از زوایای مختلف به مسئله مورد مطالعه بنگرد و بتواند روایتی ترکیبی از منظر قدرت، منافع، و زمینه‌های اجتماعی ارائه دهد. در انتخاب منابع، دقت خاصی صرف شده است تا از منابع معتبر و مورد استناد در پژوهش‌های پیشین بهره گرفته شود و از روایت‌های غیر مستند یا ایدئولوژیک اجتناب گردد.

در تحلیل داده‌ها از روش تحلیل محتوا و تحلیل مقایسه‌ای بهره گرفته شده است. تحلیل محتوا به‌منظور استخراج الگوهای مفهومی و نشانه‌های روابط قدرت در اسناد و متون تاریخی به‌کار رفته و تلاش شده است تا از خلال توصیف‌های تاریخی، گزاره‌هایی تحلیلی در باب نوع روابط دولت قاجار با قبایل استخراج شود. همچنین، تحلیل مقایسه‌ای برای بررسی تفاوت‌های ایلات مختلف در تعامل با دولت مرکزی و نحوه ایفای نقش در بحران‌های سیاسی همچون انقلاب مشروطه یا جنگ‌های داخلی به‌کار گرفته شده است. این رویکرد تحلیلی امکان داده است تا از تعمیم‌های ساده تاریخی پرهیز گردد و تفاوت‌های منطقه‌ای، قومی، و سیاسی میان قبایل مدنظر قرار گیرد. در این مسیر، بهره‌گیری از مفاهیم نظری مرتبط با روابط مرکز و پیرامون، قدرت‌های سستی، و شبکه‌های غیررسمی قدرت نیز نقش مکمل در تفسیر یافته‌های تاریخی ایفا کرده است.

در نهایت، باید تأکید کرد که روش‌شناسی این پژوهش بر فهم کنش سیاسی قبایل نه به‌مثابه عناصر حاشیه‌ای بلکه به‌عنوان بازیگران مؤثر در ساخت قدرت تمرکز دارد. این امر مستلزم نگاهی چندلایه و میان‌رشته‌ای به مقولات تاریخی، اجتماعی و سیاسی است تا بتوان به تصویری واقع‌گرایانه از ساختار قدرت در دوره قاجار دست یافت؛ تصویری که نقش عشایر را نه صرفاً در چارچوب نظم سستی، بلکه در تعامل با تحولات نهادی دولت مدرن شونده آن عصر تبیین می‌کند.

مبانی نظری

در تحلیل ساختار قدرت در ایران دوره قاجار، نظریه‌های متعددی در حوزه‌های جامعه‌شناسی سیاسی و تاریخ تطبیقی به‌کار گرفته شده‌اند که به تبیین روابط میان دولت مرکزی و نیروهای پیرامونی، از جمله قبایل و عشایر، می‌پردازند. یکی از این نظریه‌ها، نظریه «مرکز-پیرامون» است که توسط شمولر آیزنشتات مطرح شده و به بررسی تعاملات میان هسته‌های تصمیم‌گیری مرکزی و نیروهای اجتماعی در حاشیه می‌پردازد. بر اساس این نظریه، در جوامع سنتی، دولت مرکزی تلاش می‌کند تا با نفوذ در ساختارهای محلی، کنترل خود را گسترش دهد، اما این نفوذ همواره با مقاومت نیروهای محلی مواجه است (Eisenstadt, ۱۹۶۶). در ایران قاجاری، این تعاملات به صورت پیچیده‌ای میان دولت مرکزی و قبایل مختلف شکل گرفت و تأثیرات عمیقی بر ساختار قدرت داشت.

در بررسی پیشینه پژوهش‌ها، مطالعات متعددی به نقش قبایل در تاریخ ایران پرداخته‌اند. به عنوان مثال، اثر آراش خازنی با عنوان «قبایل و امپراتوری در حاشیه‌های ایران قرن نوزدهم» به بررسی تعاملات میان دولت قاجار و قبایل بختیاری می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه این قبایل توانستند نقش مهمی در تحولات سیاسی ایفا کنند (Khazeni, ۲۰۰۹). همچنین، اثر رابرت تاپر با عنوان «عشایر مرزی ایران» به بررسی ساختارهای اجتماعی و سیاسی قبایل شاهسون می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه این قبایل در تعامل با دولت مرکزی، ساختارهای قدرت خاص خود را حفظ کردند (Tapper, ۱۹۹۷).

در چارچوب مفهومی این مقاله، از نظریه‌های مذکور برای تحلیل تاریخی نقش قبایل و عشایر در مناسبات قدرت دوره قاجار استفاده خواهد شد. با بهره‌گیری از نظریه مرکز-پیرامون، به بررسی تعاملات میان دولت مرکزی و قبایل مختلف پرداخته می‌شود و نقش این قبایل در تحولات سیاسی و اجتماعی آن دوره تحلیل می‌گردد. همچنین، با استفاده از مطالعات موردی قبایل بختیاری، قشقایی و شاهسون، به بررسی دقیق‌تر ساختارهای قدرت محلی و تعاملات آن‌ها با دولت مرکزی پرداخته خواهد شد.

ساختار اجتماعی و سیاسی قبایل در ایران پیش از قاجار

پیش از ظهور سلسله قاجار در اواخر قرن هجدهم میلادی، ساختار اجتماعی ایران به‌طور گسترده‌ای متکی بر نقش‌آفرینی قبایل و ایلات بود. در این دوران، قدرت سیاسی در مرکز، به‌ویژه در مناطقی خارج از حوزه مستقیم نفوذ حکومت، ناپایدار و غالباً نمادین بود. به همین دلیل، قبایل نقشی شبه‌حاکمیتی در مناطق خود ایفا می‌کردند. این قبایل، اغلب دارای ساختارهای داخلی منسجم، پویایی درون‌گروهی قوی و سلسله‌مراتب مبتنی بر پیوندهای خونی، وفاداری‌های طایفه‌ای و جایگاه نظامی بودند. مفهوم قدرت در درون قبایل از طریق اقتدار ریش‌سفیدان، سران طایفه و خان‌ها اعمال می‌شد و در بیشتر موارد، مشروعیت آن از طریق سنت، عرف و موفقیت نظامی تثبیت می‌گشت (Beck, ۱۹۸۶).

ساختار قدرت در درون این قبایل غالباً دوگانه بود؛ از یک سو اقتدار معنوی و فرهنگی از طریق نقش‌های آیینی، مذهبی یا ریش‌سفیدی حفظ می‌شد و از سوی دیگر، اقتدار اجرایی و نظامی در دست سران مسلح طایفه بود. در برخی از قبایل مانند بختیاری‌ها، شاهسون‌ها، قشقایی‌ها یا ترکمن‌ها، این دو نوع قدرت گاهی در شخص خان متمرکز می‌شد و گاهی میان چند چهره کلیدی تقسیم می‌گشت (Tapper, ۱۹۹۷). الگوهای سکونت فصلی و کوچ‌نشینی قبایل نیز سبب شده بود که این جوامع انعطاف‌پذیری بالایی در برابر فشارهای خارجی داشته باشند و دولت‌های مرکزی به‌سختی بتوانند بر آن‌ها تسلط یابند. در دوره صفویه، دولت مرکزی با بهره‌گیری از شیوه‌های گوناگون نظیر تقسیم قدرت میان خوانین، اعطای مناصب رسمی و ایجاد پیوندهای زناشویی میان خاندان‌های سلطنتی و

عشایری، تلاش در همسویی قبایل با خود داشت، اما این سیاست‌ها در بسیاری از موارد نه تنها به تضعیف قبایل منجر نشد، بلکه موقعیت آنان را تثبیت کرد (Savory, ۲۰۰۷).

با شکل‌گیری سلسله قاجار، فتح‌علی‌شاه و سپس محمدشاه و ناصرالدین‌شاه با پدیده‌ای مواجه بودند که می‌توان آن را «قدرت مستقل محلی» نامید. این قدرت‌های محلی که در قالب قبایل بزرگ نمود می‌یافتند، هم بازیگر سیاسی بودند و هم حافظان امنیتی مناطقی که دولت مرکزی عملاً توان اداره مستقیم آن‌ها را نداشت. از این رو، دولت قاجار مجبور شد سیاست‌هایی متنوع و گاه متناقض در قبال قبایل اتخاذ کند. این سیاست‌ها را می‌توان در سه محور کلی خلاصه کرد: سرکوب نظامی، هم‌پیمانی سیاسی و ائتلاف‌های مصلحتی.

در مورد سرکوب نظامی، نمونه‌های بسیاری در دوره ناصرالدین‌شاه دیده می‌شود که دولت مرکزی تلاش کرد با اعزام نیروهای منظم، سران قبایل نافرمان را سرکوب کند. قیام ایل افشار در خراسان، درگیری‌های مکرر با ترکمن‌ها در شمال شرق، و شورش برخی قبایل لر نمونه‌هایی از این سیاست هستند (Floor, ۲۰۰۸). اما این سرکوب‌ها اغلب نتیجه‌ای مقطعی داشتند و به محض خروج قوای مرکزی، قبایل مجدداً ساختار قدرت محلی خود را بازیابی می‌کردند.

در سیاست‌های هم‌پیمانی، دولت قاجار معمولاً از ابزارهایی نظیر اعطای منصب، واگذاری زمین، صدور فرمان حکومتی و حتی دادن القاب درباری برای جلب وفاداری قبایل استفاده می‌کرد. این شیوه به‌ویژه در قبایل بختیاری، قشقایی، شاهسون و ترکمن که از قدرت نظامی و موقعیت استراتژیک برخوردار بودند، مورد استفاده قرار گرفت. مثلاً خاندان حاج‌علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری با دریافت لقب "سردار" و مناصب دولتی، تا حد زیادی با حکومت قاجار هم‌سو شدند، هرچند این هم‌پیمانی در دوره مشروطه به چالشی بزرگ برای دولت تبدیل شد (Khazeni, ۲۰۰۹).

ائتلاف‌های مصلحتی نیز در شرایط بحرانی یا دوران جنگ به‌وجود می‌آمدند. در جنگ‌های ایران و روسیه، دولت قاجار برای مقابله با تجاوزهای روسی، از قبایل مرزنشین بهره برد. این قبایل، که با تهدید مستقیم مواجه بودند، در بسیاری از موارد به دفاع از سرزمین خود پرداختند، اما وفاداری آنان همواره در گرو منافع آنی و ملموس بود. در مواردی نیز که دولت مرکزی در مقابل آن‌ها موضع سخت‌گیرانه می‌گرفت، قبایل به شورش مسلحانه دست می‌زدند و حتی با قدرت‌های خارجی نظیر عثمانی، روسیه یا بریتانیا وارد تعامل می‌شدند (Martin, ۲۰۱۱).

نقش قبایل در بحران‌های سیاسی دوران ناصرالدین‌شاه تا مشروطه، بیش از هر زمان دیگری در تاریخ ایران برجسته شد. در دوران ناصرالدین‌شاه، که با فساد درباری، ناکارآمدی اقتصادی و فشارهای خارجی همراه بود، قبایل به‌عنوان نیروهایی نسبتاً مستقل، در تحولات محلی نقش مهمی ایفا می‌کردند. در بحران‌های سیاسی نظیر شورش‌های محلی یا مقاومت در برابر مالیات‌های سنگین، قبایل به نیرویی قابل اتکا برای توده مردم و گاه حتی برای طبقه روحانی بدل شدند. نمونه‌هایی از درگیری قبایل با مأموران مالیاتی، حمله به کاروان‌های دولتی، و حتی تهدید حکومت‌های ایالتی به کرات در منابع تاریخی ثبت شده است (Lambton, ۱۹۸۸).

با آغاز انقلاب مشروطه، نقش قبایل به‌طرز چشمگیری در سطح ملی افزایش یافت. قبایل بختیاری با رهبری سردار اسعد، نقش محوری در فتح تهران و بازگرداندن مجلس داشتند. این حضور نه‌فقط نظامی، بلکه سیاسی و نمادین نیز بود؛ زیرا مشروطه‌خواهان توانستند با اتکا به قدرت نظامی بومی، سلطنت خودکامه محمدعلی‌شاه را به چالش بکشند. همچنین قشقایی‌ها، شاهسون‌ها، و حتی برخی از قبایل کرد و لر نیز در مناطق خود دست به تحرکاتی زدند که بعضاً به نفع و گاهی نیز به زیان مشروطه‌خواهان بود. نقش‌پذیری قبایل در این دوره، از سطح منطقه‌ای فراتر رفت و وارد حیطه سیاست ملی شد (Afary, ۱۹۹۶).

اما این مشارکت گسترده، پس از پیروزی مشروطه با تنش همراه شد. نخبگان شهری و روشنفکران مشروطه‌خواه، که معتقد به دولت ملی و پارلمان‌تاریسم بودند، چندان علاقه‌ای به ادامه نفوذ سیاسی قبایل نداشتند. از سوی دیگر، خوانین قبایل که در زمان انقلاب به واسطه نقش نظامی‌شان اهمیت یافته بودند، انتظار داشتند سهمی از قدرت سیاسی داشته باشند. این تضاد در منافع، در نهایت منجر به شکل‌گیری روندهای موازی و رقابتی میان دولت مرکزی نوپا و قبایل مسلح شد، که در دهه‌های بعد به یکی از مسائل عمده دولت پهلوی بدل گشت (Cronin, ۲۰۰۷).

با تحلیل این سه دوره—پیشاقاجاری، قاجار و مشروطه—می‌توان دریافت که قبایل ایرانی نه تنها نقش کنشگرانه در سطوح محلی داشته‌اند، بلکه در بزنگاه‌های تاریخی مهمی مانند بحران‌های سیاسی و انقلابات نیز حضور فعال داشته‌اند. سیاست‌های دولت قاجار نیز اگرچه در مواردی موفق به مهار این نیروهای سنتی شده، اما در بیشتر موارد به تقویت جایگاه آن‌ها منجر شده است. ساختار قدرت در ایران قاجار، بدون تحلیل نقش قبایل، ناقص خواهد بود؛ چرا که این نیروهای اجتماعی، هم عامل نظم بوده‌اند و هم منبع بحران.

بررسی موردی

در دوره قاجار، ایلات و عشایر نه تنها به عنوان ساختارهای اجتماعی سنتی، بلکه به عنوان بازیگران سیاسی مؤثر در مناسبات قدرت کشور ایفای نقش کردند. چهار ایل برجسته بختیاری، قشقایی، شاهسون و ترکمن، هر یک با ویژگی‌های خاص خود، در تعامل با دولت مرکزی قاجار، نقش‌های متفاوتی ایفا کردند که بررسی آن‌ها می‌تواند به درک عمیق‌تری از ساختار قدرت در این دوره بینجامد.

ایل بختیاری، مستقر در مناطق غربی و جنوب‌غربی ایران، به‌ویژه در استان‌های چهارمحال و بختیاری و خوزستان، از قدرت نظامی و سیاسی قابل‌توجهی برخوردار بود. در اواخر قرن نوزدهم، حسین‌قلی‌خان ایلخانی با اتحاد قبایل مختلف بختیاری، ساختار قدرت متمرکز ایجاد کرد که نه تنها در منطقه، بلکه در سطح ملی تأثیرگذار بود. او با سرکوب مخالفان داخلی و برقراری نظم، اعتماد دربار قاجار را جلب کرد، اما به دلیل افزایش قدرتش، در سال ۱۸۸۲ توسط دربار مسموم شد و درگذشت (Khazeni, ۲۰۰۹). در جریان انقلاب مشروطه، بختیاری‌ها نقش محوری ایفا کردند؛ س اردار Asad Bakhtiari، با رهبری نیروهای بختیاری، در سال ۱۹۰۹ وارد تهران شد و به سقوط محمدعلی‌شاه قاجار کمک کرد (Afary, ۱۹۹۶).

ایل قشقایی، مستقر در استان فارس و مناطق جنوبی ایران، از دیگر ایلات مهم دوره قاجار بود. این ایل، با ساختار کنفدراسیونی و رهبری خان‌های قدرتمند، در تعامل با دولت مرکزی، گاه به عنوان متحد و گاه به عنوان مخالف ظاهر می‌شد. در دوران ناصرالدین‌شاه، دولت قاجار با اعطای مناصب حکومتی و امتیازات اقتصادی، سعی در جلب حمایت خان‌های قشقایی داشت، اما این سیاست‌ها همیشه موفق نبودند (Tapper, ۱۹۹۷). در اوایل قرن بیستم، قشقایی‌ها در تحولات سیاسی منطقه‌ای نقش فعال داشتند و در برخی موارد، با قدرت‌های خارجی مانند بریتانیا تعامل می‌کردند (Khazeni, ۲۰۰۹).

ایل شاهسون، مستقر در مناطق شمال‌غربی ایران، به‌ویژه در اردبیل و مغان، به عنوان مرزبانان دولت مرکزی در برابر تهدیدات خارجی، به‌ویژه از سوی روسیه و عثمانی، ایفای نقش می‌کردند. دولت قاجار با اعطای زمین و مناصب حکومتی، سعی در حفظ وفاداری شاهسون‌ها داشت، اما در برخی موارد، این ایل نیز به دلیل نارضایتی از سیاست‌های دولت، به شورش دست می‌زد (Tapper, ۱۹۹۷).

ترکمن‌ها، مستقر در مناطق شمال‌شرقی ایران، به‌ویژه در خراسان و گلستان امروزی، با ساختار قبیله‌ای خاص خود، در تعامل با دولت قاجار، بیشتر به‌عنوان چالش امنیتی مطرح بودند. دولت قاجار با اعزام نیروهای نظامی و برقراری پایگاه‌های نظامی در مناطق ترکمن‌نشین، سعی در کنترل این ایل داشت، اما موفقیت‌های محدودی کسب کرد (Tapper, ۱۹۹۷).

دولت قاجار در تعامل با رؤسای قبایل، از سیاست‌های متنوعی استفاده می‌کرد. اعطای مناصب حکومتی، زمین، القاب و امتیازات اقتصادی، از جمله ابزارهایی بود که دولت برای جلب وفاداری خان‌ها به‌کار می‌برد. در برخی موارد، دولت با ازدواج‌های سیاسی، سعی در ایجاد پیوندهای خویشاوندی با خان‌ها داشت. اما در مواردی که خان‌ها به‌عنوان تهدیدی برای دولت مرکزی تلقی می‌شدند، سیاست‌های سرکوب‌گرانه، از جمله خلع ید، تبعید یا حتی ترور، به‌کار گرفته می‌شد (Khazeni, ۲۰۰۹).

حضور عشایر در مناسبات قدرت دوره قاجار، تأثیرات عمیقی بر توازن قوا بین نخبگان دربار و مناطق مرزی داشت. در بسیاری از موارد، خان‌های ایلات با استفاده از قدرت نظامی و نفوذ اجتماعی خود، به‌عنوان وزنه‌ای در برابر دربار عمل می‌کردند. این وضعیت، موجب شد که دولت قاجار برای حفظ ثبات، ناچار به تعامل و گاه امتیازدهی به خان‌ها شود. از سوی دیگر، حضور قدرتمند عشایر در مناطق مرزی، به‌عنوان عامل بازدارنده‌ای در برابر تهدیدات خارجی عمل می‌کرد و در برخی موارد، دولت مرکزی از این ظرفیت برای حفظ تمامیت ارضی کشور بهره می‌برد (Tapper, ۱۹۹۷).

در مجموع، ایلات بختیاری، قشقایی، شاهسون و ترکمن، هر یک با ویژگی‌های خاص خود، در تعامل با دولت قاجار، نقش‌های متفاوتی ایفا کردند. سیاست‌های دولت در قبال این ایلات، ترکیبی از تطمیع و تهدید بود که بسته به شرایط زمانی و مکانی، تغییر می‌کرد. حضور فعال عشایر در مناسبات قدرت، نه تنها بر ساختار سیاسی دوره قاجار تأثیرگذار بود، بلکه زمینه‌ساز تحولات بعدی در تاریخ معاصر ایران شد.

تحلیل و بررسی

در تحلیل نهایی نقش قبایل و عشایر در مناسبات قدرت دوره قاجار، می‌توان دریافت که این گروه‌ها نه تنها به‌عنوان ساختارهای اجتماعی سنتی، بلکه به‌عنوان بازیگران سیاسی مؤثر در تحولات تاریخی ایران ایفای نقش کردند. در پرتو نظریه‌های مرکز-پیرامون و ساختارهای قدرت سنتی، می‌توان تعاملات دولت قاجار با قبایل را به‌عنوان تلاشی برای تثبیت اقتدار مرکزی در مواجهه با نیروهای محلی تحلیل کرد.

نظریه مرکز-پیرامون، که به بررسی تعاملات میان هسته‌های تصمیم‌گیری مرکزی و نیروهای اجتماعی در حاشیه می‌پردازد، در مورد ایران قاجاری به‌خوبی قابل تطبیق است. دولت قاجار، برای حفظ کنترل بر مناطق مختلف کشور، ناچار بود با قبایل قدرتمند وارد تعامل شود؛ تعاملی که گاه به‌صورت هم‌پیمانی و گاه به‌صورت سرکوب نظامی نمود می‌یافت. این وضعیت نشان‌دهنده آن است که دولت مرکزی نتوانست به‌طور کامل اقتدار خود را بر تمامی مناطق کشور اعمال کند و مجبور به پذیرش نوعی تقسیم قدرت با قبایل شد (Eisenstadt, ۱۹۶۶).

در تحلیل روندهای تغییر در روابط دولت-قبیله، می‌توان مشاهده کرد که این روابط در طول زمان دچار تحولاتی شده‌اند. در اوایل دوره قاجار، دولت مرکزی تلاش می‌کرد با اعطای مناصب حکومتی و امتیازات اقتصادی، وفاداری قبایل را جلب کند. اما با گذشت زمان و افزایش قدرت قبایل، دولت ناچار به اتخاذ

سیاست‌های سرکوب‌گرانه شد. این تغییر در سیاست‌ها نشان‌دهنده‌ی آن است که دولت قاجار نتوانست به‌طور مؤثر قبایل را در ساختار حکومتی ادغام کند و در نتیجه، روابط میان دولت و قبایل همواره در حالت تنش و بی‌ثباتی باقی ماند (Khazeni, ۲۰۰۹).

نقش عشایر در تثبیت یا تضعیف قدرت دولت قاجار نیز قابل‌توجه است. در برخی موارد، قبایل با حمایت از دولت مرکزی، به حفظ ثبات و امنیت کشور کمک کردند. به‌عنوان مثال، در جریان جنگ‌های ایران و روسیه، برخی قبایل به‌عنوان نیروی نظامی در کنار دولت مرکزی جنگیدند. اما در موارد دیگر، قبایل با شورش و نافرمانی، به تضعیف قدرت دولت مرکزی منجر شدند. به‌عنوان مثال، در جریان انقلاب مشروطه، قبایل بختیاری با حمایت از مشروطه‌خواهان، نقش مهمی در برکناری محمدعلی‌شاه ایفا کردند (Afary, ۱۹۹۶).

در مقایسه با دیگر کشورها، می‌توان مشاهده کرد که نقش قبایل در ایران قاجاری مشابه نقش آن‌ها در امپراتوری عثمانی یا روسیه تزاری بوده است. در این کشورها نیز دولت‌های مرکزی با چالش‌هایی در تعامل با قبایل مواجه بودند و تلاش می‌کردند با استفاده از سیاست‌های مختلف، اقتدار خود را بر مناطق مختلف کشور اعمال کنند. اما در بسیاری از موارد، این تلاش‌ها با موفقیت کامل همراه نبود و قبایل توانستند نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی کشورها ایفا کنند (Tapper, ۱۹۹۷).

در مجموع، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که قبایل و عشایر در دوره قاجار نقش مهمی در مناسبات قدرت کشور ایفا کردند. تعاملات میان دولت مرکزی و قبایل، ترکیبی از هم‌پیمانی و تقابل بود که بسته به شرایط زمانی و مکانی تغییر می‌کرد. این وضعیت نشان‌دهنده‌ی آن است که دولت قاجار نتوانست به‌طور کامل اقتدار خود را بر تمامی مناطق کشور اعمال کند و مجبور به پذیرش نوعی تقسیم قدرت با قبایل شد. در نتیجه، ساختار قدرت در ایران قاجاری به‌طور قابل‌توجهی تحت‌تأثیر نقش و نفوذ قبایل قرار داشت.

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل جایگاه قبایل و عشایر در مناسبات قدرت دوره قاجار نشان داد که این گروه‌های اجتماعی نه‌تنها واحدهایی سنتی و اجتماعی بودند، بلکه نقشی کاملاً سیاسی و تعیین‌کننده در ساختار قدرت ایران آن دوران ایفا کردند. یافته‌های مقاله حاکی از آن است که قبایل، به‌ویژه ایلاتی همچون بختیاری، قشقایی، شاهسون و ترکمن، هم‌زمان در نقش متحد و معارض دولت مرکزی ظاهر شدند و بسته به شرایط سیاسی، جغرافیایی و تاریخی، گاه به تقویت اقتدار دولت کمک کردند و گاه آن را به چالش کشیدند. در پرتو نظریه‌های ساختار قدرت سنتی و مرکز-پیرامون، روشن شد که دولت قاجار در مدیریت روابط خود با قبایل ناچار به اتخاذ سیاست‌های چندگانه‌ای بود که از ائتلاف و تطمیع گرفته تا سرکوب و خلع ید را در بر می‌گرفت. این وضعیت نه‌تنها از ناکارآمدی نسبی دولت در اعمال حاکمیت یکپارچه خبر می‌دهد، بلکه بیانگر انعطاف‌پذیری و چابکی قدرت‌های محلی نیز هست (Khazeni, ۲۰۰۹; Tapper, ۱۹۹۷).

در پاسخ به نخستین پرسش تحقیق مبنی بر اینکه قبایل و عشایر چگونه در ساختار قدرت دوره قاجار نقش‌آفرینی کردند، می‌توان گفت که آنان با اتکا به توان نظامی، انسجام اجتماعی و کنترل بر سرزمین‌های راهبردی، توانستند در فرایند تصمیم‌سازی و قدرت ملی، نقش فعال و گاه تعیین‌کننده‌ای داشته باشند. در برخی مقاطع، دولت برای سرکوب شورش‌ها، جمع‌آوری مالیات یا کنترل مناطق مرزی، ناگزیر به اتکا بر قبایل بود. در پاسخ به پرسش دوم، یعنی سیاست‌های دولت قاجار در قبال قبایل، باید گفت این سیاست‌ها تابعی از شرایط داخلی و بین‌المللی بوده و شامل اعطای منصب، زمین و امتیاز، تا سرکوب نظامی و تبعید بوده است.

پرسش سوم پژوهش، که به نقش قبایل در تحولات بحرانی مانند انقلاب مشروطه می‌پردازد، نیز با شواهد تاریخی متعددی پاسخ داده شد. به‌ویژه نقش قبایل بختیاری در فتح تهران و سرنگونی محمدعلی‌شاه، گواهی روشن بر ظرفیت کنش‌گری سیاسی عشایر در سطوح ملی است (Afary, ۱۹۹۶).

بررسی پیامدهای تاریخی جایگاه قبایل نشان می‌دهد که نفوذ و قدرت عشایر در دوره قاجار، بذریع بسیاری از چالش‌هایی بود که دولت پهلوی در دهه‌های نخست قرن بیستم با آن‌ها مواجه شد. دولت پهلوی برای ایجاد دولت متمرکز و مدرن، ناگزیر به تضعیف ساختارهای قدرت سنتی، از جمله اقتدار قبایل بود. این امر از طریق برنامه‌هایی چون اسکان اجباری، خلع سلاح عشایر، آموزش و پرورش دولتی و اصلاحات ارضی دنبال شد (Cronin, ۲۰۰۷). با این حال، ریشه‌های عمیق قدرت اجتماعی قبایل موجب شد که این تلاش‌ها با مقاومت‌هایی همراه شود و حتی در مواردی به شورش‌های نظامی در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۳۲۰ بیانجامد. از این منظر، شناخت جایگاه قبایل در دوره قاجار، برای درک بستر مقاومت‌های محلی در دوره پهلوی نیز ضروری است.

با توجه به گستردگی و پیچیدگی روابط دولت-قبیله در تاریخ ایران، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، به‌جای تمرکز صرف بر روایت‌های مرکزگرا، دیدگاه‌های بومی و منطقه‌ای نیز وارد تحلیل‌ها شود. همچنین می‌توان پژوهش‌های تطبیقی میان ساختار عشایری ایران و جوامعی مشابه در عثمانی، شمال آفریقا یا آسیای میانه انجام داد تا الگوهای مشابه یا متفاوت مدیریت سیاسی قبایل آشکار شود. استفاده از منابع آرشیوی، خاطرات محلی، و تاریخ شفاهی نیز می‌تواند به غنای منابع موجود بیفزاید و تصویری چندلایه‌تر از تعامل دولت و قبایل ارائه کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Afary, J. (1996). *The Iranian Constitutional Revolution, 1906-1911: Grassroots Democracy, Social Democracy, & the Origins of Feminism*. Columbia University Press.
- Eisenstadt, S. N. (1966). *Modernization: Protest and Change*. Prentice-Hall.
- Khazeni, A. (2009). *Tribes and Empire on the Margins of Nineteenth-Century Iran*. University of Washington Press.
- Tapper, R. (1997). *Frontier Nomads of Iran: A Political and Social History of the Shahsevan*. Cambridge University Press.